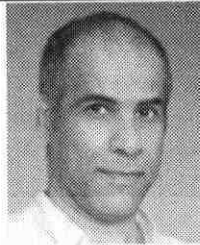


آشنائی با فیلم مستند "سرزمین گمشده" ساخته وحید موسائیان از ایران



گزارش گر = اردشیر سراج - سوئد



پنج روز پس از امضای این پیمان نامه هر سه کشور خاک ایران را برای رساندن ساز و برگ نظامی و خوراکی به اتحاد جماهیر شوروی برگزیده و برای لشکر کشی و اشغال آن به توافق رسیدند. آنتونی ایدن وزیر خارجه ی انگلیس در پیامی به محمد علی مقدم سفیر ایران می گوید، همان گونه که دولت سوئد بی طرفی خود را نگه داشته و به دولت آلمان پروانه ی گذر لشکر و جنگ افزار از خاک خود داده بود، دولت ایران نیز باید از روش سوئد پیروی کند، وگرنه عواقب وخیمی برای ایران در پی خواهد داشت.

در روز ۲۷ تیرماه (۱۸ ژوئیه)، دولت روسیه و انگلیس با دادن یادداشتی به رضاشاه، خواهان اخراج کارشناسان آلمانی از ایران شدند. بنا بر ادعای آن ها این کارشناسان منافع اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس را در منطقه تهدید می کردند.

دولت ایران در پاسخ اظهار داشت که در ایران ششصد و شانزده نفر تکنیسین آلمانی در صنایع گوناگون هم چون راه آهن و معادن و کشاورزی در استخدام دولت هستند و شمار کارمندان و کارکنان سفارت و کنسول گری های آلمان همراه با خانواده هایشان - همه آلمانی های ساکن ایران نزدیک به هزار نفر هستند و بودن آن ها برای صنایع رو به رشد ایران ضروری است و ضمناً همه ی آن ها زیر نظر پلیس ایران هستند.

دولت انگلیس این پاسخ را کافی ندانسته و در نتیجه تبلیغات دامنه داری را علیه رضا شاه و هیئت حاکمه ی ایران از رادیو بی بی سی آغاز کرد و مدعی شدند که رهبران ایران سر سپرده های آلمان نازی به رهبری هیتلر و آلمانی های ساکن ایران همه گی جاسوس هستند و این را بهانه ای قرار دادند برای یورش به ایران.

نیمه شب دوم شهریور ماه / ۲۴ اوت ستون های ارتش انگلیس همراه با سربازان هندی از بندر بصره به سوی ایران حرکت کردند. از اروند رود گذشته و در سپیده دم سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی خرمشهر و آبادان را اشغال کرده و شهر بی پدافند اهواز را بمباران و پیشروی به سوی آن را آغاز کردند.

نیروی دریایی نوپای ایران در خلیج فارس، با از دست دادن ناوهای «بیر» و «پلنگ» و کشته شدن شمار زیادی از نظامیان، از جمله فرماندهی نیروی دریایی دریادار بایندر به دست سربازان انگلیسی، متلاشی شد.

همزمان، ارتش سرخ روسیه در شمال ایران، به استان های آذربایجان، گیلان، مازندران و خراسان را یورش برد.

نیروهای این ارتش در آذربایجان، از محور جلفا، گرگر و دره دیز گذشتند و در استان خراسان از دو محور وارد ایران شدند و در تمام مدت شهرهای شمالی ایران به ویژه تبریز، رشت، ارومیه، میانه، بابل و قزوین را به شدت بمباران کردند.

دقایقی پس از یورش متفقین، سفیران شوروی (اسمیرنوف) و انگلیس (سر ریچارد زبولارد)، به دیدار علی منصور رفتند، یورش

فیلم مستند سرزمین گمشده که با شیوه تدوین موازی و به کمک فیلم های مستند در دسترس از جنگ دوم جهانی ساخته شده ما را به دیدار چند تن از رهبران و سربازان بازمانده از فرقه ی دمکرات آذربایجان در بیش از شصت سال پیش می برد.

آنها در این فیلم از اشغال گران ارتش سرخ، شکل گرفتن فرقه ی دمکرات آذربایجان به کمک این ارتش، شکست فرقه در جدا کردن استان آذربایجان از ایران، فرار سرانشان به شوروی و سپس متهم شدنشان به جاسوسی و سال های زندان و بی گاری در اردوگاه های کار اجباری در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در سیبری برای ما سخن می گویند.

برای درک بهتر این فیلم نیاز است که برگی چند از روی دادهای مهم آن روز اروپا و ایران را با هم مرور کنیم روز اول شهریور ۱۳۱۸ خورشیدی / ۲۳ اوت ۱۹۳۹ میلادی پیمان نامه ای بین روبین تروپ وزیر امور خارجه ی آلمان و مولوتف وزیر امور خارجه ی شوروی امضاء شد. ۹ روز پس از آن ارتش آلمان از مرزهای لهستان گذشته و بخش هایی از آن را ضمیمه ی خاک خود کرد و هم زمان نیروهای شوروی نیز استان های هم مرز با لهستان را به اشغال خود در آورد و بدین گونه جنگ دوم جهانی آغاز شد.

ده روز پس از آن در ۱۲ شهریور ۱۳۱۸ برابر با سوم سپتامبر ۱۹۳۹ انگلیس و فرانسه با آلمان وارد جنگ شدند.

دولت ایران همانند جنگ جهانی یکم موضع بی طرفی پیش گرفت.

دو سال پس از آن در سال ۱۳۲۰ خورشیدی برابر ۱۹۴۱ میلادی ارتش آلمان به بخش اروپایی شوروی یورش برد و در همان ماه های آغازین بیش از ۵۵۰ کیلومتر در خاک شوروی پیشرفت و بیش از نیمی از اوکراین و بخش های بزرگی از مناطق صنعتی و استراتژیک شوروی را اشغال کرد و بدین گونه ضربه ی سختی به ارتش سرخ وارد آمد.

استالین رهبر حزب کمونیست شوروی و فرمانده «ارتش سرخ» که تا پیش از یورش ارتش آلمان به شوروی، این جنگ را «جنگ بین کشورهای امپریالیستی برای تقسیم بازار جهانی» می دانست، از چرچیل نخست وزیر انگلستان درخواست کمک های نظامی و خوراکی کرد.

دولت انگلیس که خود زیر ضربات مرگبار بمب افکن های آلمان قرار داشت یورش آلمان به شوروی را پیش زمینه ی یورش دریایی و زمینی آلمان به انگلستان می دانست و از دولت آمریکا خواست تا به یاری استالین بشتابد. آمریکا و انگلیس در نوزدهم تیرماه، ده ژوئیه به خواست استالین پاسخ مثبت دادند و در بیست و یکم تیرماه برابر با دوازده ژوئیه همان سال پیمان نامه ی اتحاد در جنگ را این سه کشور که با هم دشمنی ایدئولوژیک نیز داشتند امضاء کردند.



مشترک نظامی خود را به آگاهی نخست‌وزیر رساندند و اعلام داشتند که به‌منظور حفظ امنیت کشورهای خود و پیش‌گیری از فعالیت جاسوسان آلمانی در ایران، به این کشور نیرو فرستاده‌اند. هم‌زمان، ارتش انگلیس از مرز خسروی گذشت و پس از اشغال تأسیسات نفت‌شهر، به سوی کرمانشاه پیش رفت. آن‌گاه راه تهران را در پیش گرفتند.

روز پنجم شهریور ماه (۲۷ اوت)، علی منصور نخست‌وزیر از کار برکنار شد و محمدعلی فروغی مأمور تشکیل کابینه شد و به همه ی یگان‌های ارتش دستور ترک مقاومت داد. دو دشمن دیرینه ی ایران، انگلیس و شوروی که سال‌های متمادی گرداننده سیاسی و اقتصادی کشور ایران بودند باردیگر با بهره‌گیری از ترک مقاومت ارتش ایران این بار در حومه ی قزوین به هم رسیده متعهد شدند که هرزمان وضعیت نظامی اجازه دهد نیروهای خود را از خاک ایران بیرون ببرند.

روز بیست‌وپنج شهریور / ۱۶ سپتامبر هم‌زمان با یورش نیروهای انگلیس به سوی پایتخت رضاشاه از مقام پادشاهی کناره‌گیری کرده و محمد رضا ولیعهد جانشین او شد و بیست و ششم شهریور تهران به اشغال نیروهای متفقین در آمد و رضا شاه ناگزیر راه تبعید را برگزید.

فیلم با صدای سخنرانی رهبر حزب ملی کارگران سوسیالیست آلمان آدولف هیتلر و با نماهای سیاه و سفید از رژه سربازان آلمانی در برابر او آغاز می‌شود. سپس شاهد نماهایی پی در پی از تانک‌ها، تیربارها، انفجار، شعله‌ور شدن یک خانه و هواپیماهای بمب‌افکن خواهیم بود و در پی آن صدا و چهره استالین را می‌بینیم که می‌گوید، مردم اسیر اروپا شما را به چشم منجیان‌شان نگاه می‌کنند شما مأموریت بزرگی دارید خودتان را سزاوار آن نشان دهید. شما باید تهاجم آلمان را درهم بکوبید و شما باید مهاجمین آلمانی را نابود کنید، زنده باد سرزمین ما اتحاد جماهیر شوروی، زنده باد آزادی و استقلال این سرزمین، ما در زیر پرچمی که لنین برافراشته به سوی پیروزی پیش می‌رویم.

گفته‌های استالین به همراه چهره‌های سربازان ارتش سرخ، شلیک کاتیوشا، شهری ویران و گذر تانکی از کنار تابلویی که نوشته شده برلین، سپس هیتلر را می‌بینیم که با پسر بچه‌ای در لباس نظامی دست می‌دهد. هم‌زمان صدای آواز مردی را به زبان روسی به همراه گروه هم‌خوانان (کر) زن را می‌شنویم به همراه تک‌چهره‌ای از استالین در اندازه‌ای بسیار بزرگ و آویخته شده به یک بالون به آسمان می‌رود.

پس از این زمینه‌چینی به روزهای اکنون می‌رسیم و آشنایی‌های پی در پی. این‌جا برلین است میدان "برندن بورگ" و این‌جا خرابه‌ها بازمانده‌های دیوار برلین است که خود یادآور زندانی بزرگ تر به نام اروپای شرقی است. در اطلاق دکتر جهان‌شاه لو افشار را می‌بینیم که دارد فیلمی از خود مربوط به سال ۱۳۲۴ خورشیدی / ۱۹۴۵ میلادی تماشا می‌کند که با چهره‌ای خندان از رهبر خود پیشه‌وری نشان افتخار می‌گیرد.

به شهر چیمکن در قزاقستان می‌رویم و این‌جا خانه اسد مستوفی است که می‌گوید اربیهشت ماه ۱۳۲۵ سربازگیری کردند و من آن وقت جوان ۱۸ ساله بودم و به دست این‌ها افتادم ... پس از فرار پیشه‌وری دولت شوروی اجازه داده بود که هرکس از جان خود می‌ترسد به شوروی پناهنده شود ما از چیزی نمی‌ترسیدیم ما سرباز بودیم ما را فرماندهانمان به این‌جا آوردند. در همان نزدیک‌ها به دیدار حاجی کاتب می‌رویم و او می‌گوید وقت سربازی من بود من را دعوت کردند به حزب توده آذربایجان که مرا ببرند به سربازی. دیدند من کمی سواد دارم، گفتند که شما طالب هستی که بروی دانشگاه افسری. خوب جوان بودم گفتم بروم باکو را هم ببینم.

از کوچه پس‌کوچه‌ای در شهر "باکو" در "آذربایجان شوروی پیشین" به خانه‌ی مرد سال‌مند دیگری به نام "عبدالعلی یوسفی" می‌رویم که می‌گوید من آن وقت جوان ۱۷ ساله‌ای بودم سن من مناسب پیوستن به فرقه نبود ... تا این‌که فرقه‌ی دموکرات موفق به ایجاد حکومت ملی شد و البته شاه (محمد رضا شاه پهلوی)



به کمک آمریکا اقدام به سرنگونی آن کرد. ما هم مجبور به ترک وطن شدیم. به قزاقستان برمی گردیدیم و شهر آلماتی، کریم زینالی که او هم مرد سالمندی است داستان سربرازی اش را این گونه آغاز می کند. بعد از پنج ماه وقتی برگشتم اردبیل احمد نامی با هفت تیر آمد ... با لباس سربرازی برگشتم خانه ی پدرم پرسید سربراز شدی؟

از قزاقستان به قرقیزستان می رویم، آرام بابائیان در شهر بیشکک ساکت در اطاقی نیمه تاریک روبه روی پنجره نشسته است او را ملاقات می کنیم، همسرش به زبان روسی می گوید از سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵ خ) سکنه ی مغزی کرده. او آدم عاقلی بوده. در دو دانشگاه درس خوانده و لیسانس گرفته... هنگامی که سالم بوده از ایران برام تعریف می کرده که چه قدر زندگی آن جا خوبه.

باز دیگر به شهر باکو باز می گردیم و این بار امیر علی لاهرودی عضو فرقه ی دموکرات و مسئول امروز این فرقه را درحالی ملاقات می کنیم که کنار میز کارش نشسته و نقشه ی بزرگی از ایران زینت بخش اطاق او است.

لاهرودی می گوید، من در کمیته ی مرکزی حزب توده صدر کمیته مشکین شهر بوم بعد فرقه تشکیل شد

به شهر پاریس در فرانسه می رویم بابک امیر خسروی که سال های طولانی یکی از افراد رهبری حزب مارکسیست لنینیست توده و فرقه ی دموکرات بود برایمان می گوید که بعد از شهریور ۱۳۲۰ خ / ۱۹۴۱ م یعنی بعد از ورود ارتش سرخ و انگلستان در وحله ی اول (و با کمی تاخیر آمریکا به ایران) در نتیجه رضا شاه از سلطنت کناره گیری کرد به نفع فرزندش. در غیبت رضا شاه کشور ایران اشغال نظامی شده بود. پیامشان هم مبارزه با فاشیسم و استبداد بود و می گفتند آزادی و دموکراسی می خواهند برای دنیا به ارمنان بیاورند خوب طبیعتا خیلی اثر گذاشت در تغییر و تحولاتی که بلافاصله رخ داد، زندانیان سیاسی را آزاد کردند، عفو عمومی داده شده. بلافاصله حزب توده ایران تشکیل شد و شعبه های حزب دربخش های مختلف ایران از جمله در آذربایجان به وجود آمد.

از آن جا به دیدار دکتر سید رضی آذر می رویم که در ایران به دنیا آمده و دانشنامه ی خود را از دانشکده افسری گرفته. او از دیدارش با خسرو روزبه رهبر شاخه ی نظامی حزب توده که قهرمان آن دوره او بود می گوید که روزبه به او دستور داد تا به فرقه بپیوندد. دکتر رضی از دوران تبعید خود و محکومیت به ده سال زندان به جرم جاسوسی و اعزام به اردوگاه کار اجباری در سبیری می گوید. پس از آشنائی با رهبران و کادرهای فرقه دموکرات در نماهایی صدای جهان شاه لو معاون پیشه وری را که چماق به دستان تابلوی فروشگاهای در بسته را به زیر میکشند همراهی می کند. جهان شاه لو می گوید. من تازه دانشکده پزشکی را تمام کرده بودم ضمنا چون در زنجان حزب توده دچار مشکلاتی شده بود اتحادیه ی کارگران حزب از من خواستند که برای اصلاح امور چند روزی به زنجان بروم. همزمان از آن جا که اعتبار نامه ی پیشه وری در مجلس شورای ملی رد شد و به آذربایجان بازگشته بود و از آن جایی که ما هم دیگر را از دوران زندان می شناختیم، پیشه وری از من خواست تا با او همکاری کرده تا دولت تشکیل دهیم. پیشه وری نخست وزیر و من معاون او شدم. جهان شاه لو می گوید پس از تشکیل فرقه مقامات شوروی در آذربایجان دستوراتشان را ا لقا می کردند به فرقه توسط "غلام یحیی" و چند نفر دیگر

سپس به همراه نماهایی از آن دوره بابک امیر خسروی از جمله می گوید در یک سالی که فرقه ی دموکرات تشکیل شده بود آن ها به یک سری اقدامات اولیه دست زدند از جمله تاسیس دانشگاه تبریز که جهان شاه لو خود را بنیان گذار آن می داند. او ادامه می دهد که ماجرای فرقه کاملا ساخته و پرداخته ی دولت شوروی بود. استالین پشت این جریان بود و "میرزا جعفر باقراف" که رئیس جمهوری آذربایجان (شوروی) بود بازیگر اصلی آن بوده است.

دکتر سید رضی می گوید فکر جدایی از ایران فقط در ذهن رهبران فرقه بود و دربین مردم این اندیشه به هیچ وجه جایی نداشت. دکتر جهان شاه لو معاون رهبر فرقه که امروز نزدیک به نود سال سن دارد در تأیید این گفته می گوید، آذربایجان قلب ایران است چه طور ممکن است مردم قبول کنند که آذربایجان از ایران جدا شود و بابک امیر خسروی نیز از ناراضیاتی درونی مردم آذربایجان از خطر تجزیه ی ایران سخن می گوید.

جهان شاه لو از واپسین شب فرقه و دیدارش با فردی به نام سرهنگ قلی اف مسئول سازمان امنیت شوروی در تبریز سخن می گوید. قلی اف گفت که دیگه

بازی سر رسیده است و باید همین امشب به شوروی بروید، پیشه وری به او گفت شما چه کاره هستید و چه حقی دارید به ما چنین بگوئید و پاسخ می شنود همین است که گفتم.

بار دیگر به دفتر علی لاهرودی مسئول امروز فرقه ی دموکرات می رویم او در کنارهمان میز و نقشه ی ایران در پشت سرش نشسته و می گوید پیشه وری تصادف کرد و مرد اما جهان شاه لو در رد این گفته می گوید که من پزشک هستم که جسد پیشه وری را تنها من دیدم ... تمام بدنش ورم کرده بود معلوم بود که مسموم شده بود..... بابک امیر خسروی می گوید در کشور شوروی که میلیون، میلیون آدم کشته اند از رهبران طراز او چون ذینوف، کامینیوف، بوخارین و ... خوب در این صورت (پیشه وری) چه اهمیتی دارد. سپس سنگ قبر "پیشه وری" و مجسمه ی سنگی او را می بینیم جهان شاه لو که می گوید: در این جا (شوروی) رسم این است که مجازات شان می کنند بعد بهشان شیرینی می دهند.

او و بابک امیر خسروی هر دو از فردی به نام غلام یحیی نام می برند که برای تجزیه ی ایران به دست فرقه ی دموکرات آموزش دیده بود، آن ها معتقدند که او گماشته و سرکرده ارتش سرخ بود و فقط از این لحاظ ایرانی خوانده می شد که او و پدر و مادرش در سراب بدنیا آمده بودند و گر نه او بیشتر یک روس بود.

در این فیلم مستند سربازان فرقه ی دموکرات آذربایجان از آرزوی بازگشت خود به ایران می گویند.

کریم زینالی می گوید، یک روز ما را با وعده برگشتن به ایران مثل گاو و گوسفند سوار قطار کردند. در راه فهمیدیم که به جرم جاسوسی محکوم به زندان با اعمال شاقه در اردو گاه کار در سبیری شده ایم و در ادامه می گوید، بسیاری از زندانی ها از سختی کار، بی خوراکي و سرما می مردند. جنازه ها را همان جا نگه می داشتند تا تابستان که برف ها آب می شد چالشان کنند. در آنجا زندانیان آلمانی از



سختی کار، بی خوراکی و سرما می مردند. جنازه ها را همان جا نگه می داشتند تا تابستان که برف ها آب می شد چالشان کنند. در آنجا زندانی آلمانی زیاد بود من می گفتم که آلمانی هایی که آمدند کشور شما را به آتش کشیدند اجازه دادید برگردند ما چه کاری کرده ایم. که تا به امروز هم نمی دانید تقصیرمان چه بوده است.

سپس ما شاهد آن هستیم که سه نفر در برابر جوخه ی آتش تیرباران می شوند و به گوری که در پشت سر آن ها است سرنگون می شوند.

سید رضی غربی آذر از آزمایش پزشکی در اردوگاه کار در سیبری می گوید که لباس از تن زندانی در می آوردند و دست بپشت (باسن) او می زدند اگر سفت بود گروه یک و اگر سفت نبود گروه دو و اگر پوست و استخوان بود گروه سه قرار می دادند. او از سرنوشت شگفت آور یک آذربایجانی می گوید که به ده سال زندان محکوم شده بود تنها به جرم این که یک روز به همسرش گفته که دیشب خواب رفتن به ایران را دیده ام. همسایه اش می شنود و به پلیس گزارش می دهد.

اما امیر علی لاهوردی عضو فرقه ی دموکرات و مسئول امروز این فرقه درباره اردوگاه کار سیبری می گوید آنها را به منطقه ای کوهستانی بردند که خیلی با صفا بود و در آن جا با احترام و با غذا و لباس و با آن ها رفتار کردند. ... یک ماه کار کردند که بمانند این ها قبول نکردند ... این ها عراق می کنند، جهات منفی این جامعه را به نام استالین بزرگ تر کردند و خواسته اند نشان بدهند که جامعه ی سوسیالیستی هم این سیبری، زندان و کتک زدن است.

در این فیلم اتابک فتح اله زاده در استکهلم - سوئد نویسنده کتاب خانه دایی یوسف (منظور از یوسف استالین است) یکی از داستان های پدر زنش را این گونه باز گو می کند که در یکی از روستا های لب مرز جوانی به نام رجب زندگی می کرد، یک بار که خورش به آن طرف مرز رفته و او برای بازگرداندنش به آن سو قدم گذاشته به جرم جاسوسی دستگیر می شود. رجب حتا نمی دانست که معنی جاسوس یعنی چه با این حال شانزده سال

در سیبری نگه داشته می شود. فتح اله زاده می گوید، پدرزمنم به من گفت برای فهمیدن شوروی زیاد لازم نیست که کتاب های گنده بخوانی همین داستان رجب و خورش برای فهمیدن شوروی کافی است.

بار دیگر دکتر سید رضی زندانی اردوگاه سیبری می گوید، به وجدانم قسم کمونیست هایی که من در شوروی دیدم دزد بودند و رشوه هم می گرفتند، تنها دفترچه ی کمونیستی داشتند. او می گوید پس از ۳۲ سال موفق شدم به ایران برگردم و خانواده و فامیل را از نزدیک ببینم و دو ماه با گل و شیرینی از من پذیرایی کردند.

جهان شاه لو که اینک نزدیک به نود سال سن دارد در پایان فیلم با بغضی در گلو و اشکی در چشم می گوید من یک ده ایران را با یک شهر این جا عوض نمی کنم و ... توی کوچه هر گاه بچه ای را می بینیم که با مادرش فارسی حرف می زند حالم دگرگون می شود.

عبد العلی یوسفی می گوید قلب من در ایران است و حاجی کاتب می گوید، تمام زندگی ام پیش ایران بوده و من می خوام بیایم و در وطنم بمیرم. من ایران را دوست دارم.

کریم زینالی می گوید، چهل سال است که آرزو دارم به ایران برگردم و فیلم با شعری که احمد مستوفی می خواند به پایان میرسد.

به تو بر می گردم ای ایران

از این زنجیر و این زندان

اگر باشم خمیده پشت و چین چین گشته پیشانیم

فلک با من چه می داری

بیرونم کردی از ملک چون ملکی هم چون ایرانی

تو را گویند ایرانی کمین گه جای شیرانی

عروس این جهانی تو این جا میهمانی

اما در این فیلم جهان شاه لو و امیر خسروی این دو رهبر پیشین فرقه ی دمکرات از سر سپرده گی خود به یکی از مخوف ترین حزب های کمونیستی جهان به رهبری استالین هیچ چیز نمی گویند.

در بخش دوم فیلم وحید موسائیان می تواند درباره سرسپرده گی مارکسیست استالینیست های حزب توده، فرقه ی دموکرات آذربایجان و سازمان چریک های فدائی خلق اکثریت می تواند چیزهایی بگوید که پس از این که احساس کردند سهمی در جمهوری اسلامی نصیبشان نمی شود از همین راه به شوروی فرار کردند و پس از ویران شدن دیوار برلین و شکست کمونیسم در اروپای شرقی به اروپای غربی پناهنده شدند که از آن متنفر بودند و امروز بخشی از آن ها در سوئد زندگی می کنند بدون این که از دوران سرسپرده گی و گماشته گی خود به دشمنان ایران سخنی بگویند.

منابع

- ۱- سرزمین زردشت، رضائیه، نویسنده علی دهقان چاپ نخست سال ۱۳۴۷ انتشارات این سینا.
- ۲- ایران در اشغال متفقین مجموعه اسناد و مدارک ۲۱ - ۱۳۱۸ به کوشش صفالدین تیراثیان چاپ نخست سال ۱۳۷۱ موسسه خدماتی فرهنگی رسا.
- ۳- رضا شاه و قشون متحد الشکل، پژوهش و نگارش: دکتر باقر عاقلی چاپ دوم سال ۱۳۸۳ انتشارات: نشر نامک
- ۴- رضا شاه از الشتر تا الاشت، پژوهش و نگارش: کیوان پهلوان، چاپ دوم سال ۱۳۸۴ انتشارات آرون.
- ۵- رضاشاه از سقوط تا مرگ، نویسنده: دکتر سید رضا نیازمند، چاپ نخست سال ۱۳۸۶ انتشارات حکایت قلم نوین.
- ۶- تاریخ تجزیه ایران دفتر یکم تلاش برای تجزیه ی آذربایجان، نویسنده دکتر هوشنگ طالع، چاپ نخست سال ۱۳۸۶ انتشارات سمرقند.

یاد آوری: هدف از این نوشتار (مقاله) تنها آشنائی با فیلم مستند سرزمین گمشده به کارگردانی وحید موسائیان است و من هیچ گونه گمانه زنی (نقد و نظر) بر موسیقی، تدوین، صدا گذاری، فیلمبرداری و یا کارگردانی فیلم نکرده ام.

اردشیر سراج سوئد - یوتیوبی برای ماه نامه فردوسی ۱۱ فوریه ۲۰۰۹ برابر با ۲۲ بهمن ۱۳۸۷

